



حمیدرضا آموزگار

معاون توسعه محصول داتبن

## به بهانه یک ملاقات

اقتصادی خود را در اختیار گروهی از منتخبان خود گذارده تا آنها با تشکیل دولت، مصالح ملت را پی بگیرند. به قول یکی از تاریخ‌دان ها، مردم یک کشور، دارایی‌های خود را به دست افرادی می‌سپرنند که مدعی‌اند بهترین گروه برای حفظ و صیانت از آن دارایی‌ها هستند. مانند بسیاری از دستاوردهای انسانی، در عرصه حکمرانی و کشورداری هم تجارب متعدد و متفاوتی کسب شده و نظریه‌ها و ایده‌های مختلفی وجود دارد. اما هیچ‌یک، نسبت به ارزش بنیادین حفظ یکپارچگی در ارکان مختلف کشور شک و تردیدی به خود راه نداده است. مگر تجاربی که مشخصا با رویکرد خیانت به کشور، به ایجاد شکافت در یکپارچگی اجتماعی نیز به وجود یک یا چند کشور انجامیده باشد. ایجاد و حفظ یکپارچگی اجتماعی نیز به وجود یک یا چند محور متکی است. محورهایی که از یک سو نماد وحدت و از سوی دیگر قابل اتکا باشند. این محورها همچون تنه درختی تنومند از یک سو به ریشه‌های تاریخی و فرهنگی ملت‌ها متصل و در واقع زبان مشترک آنها هستند و از سوی دیگر به‌عنوان تنه‌ای مستحکم، تکیه‌گاه سرشاخه‌های اصلی اجتماع و شاخه‌های ریز و درشت و

برگ‌های متصل به آنها هستند. همه این اجزای کوچک و بزرگ کنار هم چرخه‌ای از بالندگی، رشد و توسعه را فراهم می‌آورند که در نهایت منجر به ثمره و میوه‌ای ارزشمند می‌شوند. از بعد اقتصادی، بنگاه‌های بزرگ - جدای از صنعت‌شان - نقش آن سرشاخه‌های اصلی متصل به بدنه را ایفا می‌کنند. همان‌طورکه برای ازبین‌بردن درخت به جای توجه به شاخه‌های خرد و برگ‌ها باید سرشاخه‌های بزرگ را از بین برد، برای تضعیف اقتصاد کشور هم کافی است تقویت سرشاخه‌های اصلی را رها کنیم یا حتی بدتر از آن به تقویت شاخ‌وبرگ‌های خرد بپردازیم. با این نگاه، دولت‌مرد راستین کسی است که به تقویت سرشاخه‌ها و تنومندشدن تنه اصلی پرداخته و منفعت عموم را بر ترجیحات شخصی خود اولویت دهد. اما متأسفانه هستند دولت‌مردان سیاست‌زده‌ای که قدرت و نفوذ خود را صرف شهرت میان برگ‌ها و ایجاد و تقویت شاخه‌های خرد و کوچک می‌کنند. همچنان‌که در گذشته تعطیلی یا تضعیف سرشاخه‌های بزرگ صنعتی خسارات جبران‌ناپذیری به اقتصاد کشور وارد کرد، امروز هم اگر بنگاه‌هایی مانند کاله، ایران‌خودرو، سایپا و… را درست نسازیم،

# اورژانس اجتماعی گاهی معضلات را بیشتر می‌کند



**نسترن فرخه**، کودک از کلاس بیرون آمد و مأمور اورژانس بدون هیچ توضیحی برای پسربچه، اقدام به بردنش کرد که همان موقع کودک از ترس در لباسش ادراک کرد و با عجله او را بردند. بسیاری از سازمان‌های مردم‌نهاد از روند فعالیت اورژانس اجتماعی گلّه دارند؛ از رسیدگی به موارد ارجاعی تا کارشناسی‌هایی که در موارد مربوط به معضلات اجتماعی باید انجام دهند. یکی از انتقادهای مطرح‌شده از طرف برخی فعالان اجتماعی، عدم بررسی دقیق مورد ارجاع‌شده از طرف سازمان‌های مردم‌نهاد بوده که به سختی به موضوع ورود می‌کنند و گاه حتی منجر به آسیب بیشتر می‌شوند. پریسا پویان، مدیر مؤسسه یاریگران کودکان کار پویا، به این مورد اشاره می‌کند که در واقع پیش‌فرض اورژانس اجتماعی این است که ما کار غیرحرفه‌ای انجام می‌دهیم؛ در صورتی‌که اتفاقا ما سازمان‌های مردم‌نهاد هستیم که با مردم کف جامعه کار می‌کنیم و دقیقا گروه هدف را پیدا کرده‌ایم.

**روایت اول: کاش اورژانس تذکر هم نمی‌داد**

از حضور گرم مادر و پدر خبری نیست، آنها مدت‌های زیادی است که نیستند. محمد به‌ناچار در خانه عمو زندگی می‌کند؛ خانه‌ای که ساکنانش تمایلی چندانی به حضور این پسر ۱۴ساله ندارند و برای همین هر روز شاهد خشونت‌های مختلف اهالی خانه با خود است. حس خواسته‌نشدن با بحث‌های خانواده عمو و عمه بر سر نگهداری محمد در او اوج می‌گیرد، اما با وجود تمام بحران‌هایی که دارد، مشتاقانه در کلاس‌های درس خانه کودک حاضر می‌شود. بااین‌حال، هر روز شرایط برای محمد سخت‌تر می‌شود و مددکار اجتماعی مؤسسه یاریگران کودکان کار پویا برای حمایت بهزیستی از این کودک از کارشناس اورژانس اجتماعی کمک می‌خواهد و نیکی ثابتی، مددکار مجموعه، در این مورد می‌گوید: برای کارشناس مربوطه وضعیت را شرح دادم که این بچه جایی را ندارد و خانواده عمو هم این بچه را نمی‌خواهند. این بچه کاملا احساس ناامنی دارد و حتی خانه عمو هم به دلیل خشونت خانگی جای مناسبی برای او نیست. هدف ما این بود که شرایطی فراهم شود تا کودک به بهزیستی برود و این‌قدر بالاتکلیف نباشد؛ چون مرتب بین عمو و عمه بحث بود که چه کسی محمد را نگه دارد. بعد از تماس با اورژانس، یک روز محمد با اضطراب و ترس

وارد مؤسسه شد و گفت از مدرسه مأمور جلوی خانه رفته و زن عمو را ترسانده‌اند، واقعیت این بوده که مأمور اورژانس برای تذکر با زن‌عموی محمد صحبت کرده بود و او هم گفته بوده ما این بچه را دوست داریم و اذیتش نمی‌کنیم. اورژانس هم در گزارش نوشته بوده این خانواده کودک را اذیت نمی‌کند، بعد هم با خودم صحبت کردند که تذکر دادیم و اگر نیاز باشد باز می‌رویم تذکر می‌دهیم. بعد از این اتفاق، یک روز زن‌عموی محمد آمد مؤسسه و گفت ما دیگری نمی‌خواهیم این بچه را نگه داریم و می‌خواهیم او را به عمه‌اش بسپریم که همین اتفاق هم افتاد و خانواده عمه هم دیگر اجازه درس خواندن به محمد ندادند و اجبارش کردند کار کند. حتی ما اسپانسر پیدا کردیم تا خوراک و پوشاک محمد را تأمین کند که این بچه در سش را بخواند، ولی فایده نداشت و الان این بچه صبح تا شب کار می‌کند و حتی به دلیل شرایط سختی که داشت، سه روز بی‌اطلاع از خانه عمه قرار کرده و رفته بود خانه یکی از اقوام دور که در آن محیط پرمعصل، ما احتمال هر آسینبی را می‌دادیم که محمد درگیرش شده باشد.

مددکار به آرامی ادامه می‌دهد: این کودک دیگر به مدرسه برگشت، ولی هر تلاشی که واحد مددکاری، روان‌شناسی و آموزش برای این کودک انجام داده بود، همه از بین رفت.

کاش اورژانس تذکری هم نمی‌داد؛ چون همین تذکر باعث شد خانواده عمو بترسد و شرایط محمد بدتر شود. تنها کار حداقلی که می‌شد برای این بچه انجام داد، درس بود که آن هم تمام شد و الان فقط کار می‌کند.

سینا بعضی از شب‌ها باید تا دیروقت در خیابان بماند که … سینا ۱۰ساله و برادر کوچکش که نتیجه یک رابطه نامشروع هستند، گاه با این سن کم شاهد واقعیت‌هایی از زندگی هستند که تحمل دردش برای هیچ‌کسی تاب‌آور نیست.

برادر بزرگ‌تر سینا که حالا شاید ۱۵ سال داشته باشد، با این سن کم جزء بزهکاران منطقه شوش و هرندی شده است. مددکار از کودکی این پسر نوجوان می‌گوید که همیشه جزء دانش‌آموزان باهوش و درس‌خوان بوده ولی شرایط زندگی مانع رشد او شده و حالا جزء سابقه‌داران منطقه شده است.

اما هنوز سیاهی محلات شوش و دروازه‌غار بر زندگی سینا سیطره کامل پیدا نکرده است. مددکار می‌گوید: می‌ترسیم همین اتفاقات برای سینا هم بیفتد. بعضی وقت‌ها تا چهار یا پنج صبح در خیابان می‌ماند و بیگیری می‌کنیم می‌بینیم مادرش … و بچه مجبور بوده بیرون برود که این اوج بی‌انصافی یک مادر است. این دقیقا همان راهی است که برادر بزرگ‌تر سینا رفته است. مددکار بین صحبت‌هایش اضافه می‌کند: سینا

بعد از کلاس درس با مادرش برای دست‌فروشی به سمت یکی از متروهای پایین تهران می‌رود و تا آخر شب آنجا کار می‌کند. وقتی حالش را می‌پرسیم، خود بچه می‌گوید چطور سالم خوب باشد وقتی صبح تا شب کار می‌کنم. برای همین شرایط سختی که داشت تصمیم گرفتیم از اورژانس اجتماعی کمک بخواهیم. من بخشی از شرایط سینا را برای اورژانس توضیح دادم که بعد خودش‌ان پیگیری‌های بعدی را انجام دهند، اما روزی که بازدید از منزل را انجام دادند به من گفتند همه چیز به نظر خوب می‌رسید و چیز خاصی نبوده است. گفتند مادر سینا خانم بسیار مهربانی است و با ما همکاری خوبی داشت. بعد هم‌کار دیگرشان با تحکم به من گفت ما نمی‌دانیم چرا شما این کیس را به اورژانس ارجاع دادید؟ چون اینها یک خانواده سالم هستند و این بچه در خیابان بماند، بهتر از آن است که در بهزیستی بماند.

**پیش‌فرض اورژانس اجتماعی غیرحرفه‌ای بودن ماست**

پویان پویان، مدیر مؤسسه یاریگران کودکان کار پویا، با انتقاد از عملکرد اورژانس اجتماعی می‌گوید: توجه کنید که اگر من جنبه‌های منفی این موضوع را می‌گویم، به این معنا نیست که جنبه مثبت نداشته باشد؛ فقط تأثیر اورژانس اجتماعی در کار خودم را بازگو می‌کنم. اول اینکه اورژانس اجتماعی

تقویت صنایع خرد زیرشاخه آنها معنی نخواهد داشت. امروزه با گرایشی که جوان‌ترها به مفاهیم استارت‌آپی پیدا کرده‌اند، متأسفانه شاهد آن هستیم که برخی مسئولان در راستای تقویت اقتصاد و به‌خصوص اقتصاد دانش‌بنیان کشور، به جای تقویت سرشاخه‌های اصلی صنعت، دائم به فکر تولید و تقویت شاخ‌وبرگ‌های جدید، متعدد، پرصدا و سهل‌الوصول، اما بی‌حاصل و غیرقابل اتکا هستند. این اتفاق دستمایه شوخی‌های بسیاری هم شده است، آنجا که همچون پشه مجموعه «مهمانی» در هر خلل و چالشی به‌جای برنامه‌ریزی‌های بنیادین و حمایت از سازمان‌های مادر، می‌گویند بده استارت‌آپ بزنیم! اگر چه کسی منکر نقش نوآوری و استارت‌آپ‌ها در حفظ پویایی اقتصاد کشور نیست، اما حمایت‌های غیرطبیعی دولتی از رشد قارچ‌گونه استارت‌آپ‌ها به‌جای حمایت از زایش و رشد بنگاه‌های اقتصادی خصوصی بزرگ، بنیه ضعیف کشور در ایجاد سازمان‌های بزرگ را بیش از پیش تضعیف کرده و امکانی برای یک چرخه و زنجیره اقتصادی باثبات را ایجاد و فراهم نمی‌کند. این همان جایی است که می‌شود گفت: شورش را در آورده.

خیلی سخت حاضر می‌شود در موضوعی مداخله کند و باید سازمان‌های مردم‌نهاد تلاش کنند تا ثابت کنند یک مورد چقدر جدی است؛ در صورتی‌که ما می‌دانیم جدایشن کودک و فرستادنش به بهزیستی یا شبه‌خانواده‌ها در هر صورت باعث ترس کودک می‌شود و همیشه آخرین قدم ما بهزیستی بوده است. ولی می‌بینیم کارشناس اورژانس به مددکار مجموعه می‌گوید اصلا شما از کجا می‌دانید مشکل فلان مورد همین است؛ در صورتی‌که ما گزارش‌های مختلف از بخش روان‌شناسی و مددکاری داریم، نتیجه‌گیری‌ها و بررسی‌هایی داشته‌ایم. در واقع آنها پیش‌فرضشان این است که ما کار غیرحرفه‌ای انجام می‌دهیم؛ در صورتی‌که اتفاقا ما سازمان‌های مردم‌نهاد هستیم که با مردم کف جامعه کار می‌کنیم و دقیقا گروه هدف را پیدا کرده‌ایم.

پویان ادامه می‌دهد: مدتی قبل کودکی را دو، سه ماه تحت پوشش داشتیم و به مؤسسه می‌آمد و درس می‌خواند که توسط گزارش‌های جای دیگر به اورژانس اجتماعی اطلاع داده بودند پدر در خانه قمار می‌کند و خانه محل مصرف مواد و مسائل دیگر است و می‌خواستند بچه را از پدر بگیرند که یک روز بدون اطلاع ما از طرف اورژانس آمدند تا کودک را ببرند. ما گفتیم الان هم‌کلاسی‌های بچه می‌بینند و رعب و وحشت در محیط ایجاد می‌شود، اما گفتند دستور قضائی داریم و حتی برای راهنمایی قانونی با وکیل هم صحبت کردیم که گفت چون حکم قضائی دارند نمی‌توانیم مقاومت کنیم. وقتی بچه آمد از ترس در لباسش ادراک کرد و بعد پدرش وارد فضای مؤسسه شد و فریاد می‌زد که نذارید بچه‌ام را ببرند. بچه‌های پیش‌دبستانی در حیاط ضجه می‌زدند و نه حتی گریه، معلم‌ها همه بیرون آمده بودند و گریه می‌کردند. آن‌قدر آن روز لحظات بدی را پشت سر گذاشتیم که تا مدت‌ها مسئول بخش آموزش مؤسسه حالش بد بود. حتی صبر نکردند برای بچه توضیح داده شود و به پدر بگویند اگر شرایطش را درست کند بچه می‌تواند به خانه برگردد؛ خیلی سریع بچه را گرفتند و رفتند. بعد هم مسئول بخش مددکاری و آموزش مؤسسه همراه بچه تا ون اورژانس رفتند. این موضوع بماند که ون تا مؤسسه خیلی فاصله داشت و همین ترس بچه را بیشتر کرد. دو عضو مؤسسه به خانمی که در ون بود گفته بودند چرا خودتان نیامدید بچه را ببرید که حداقل بچه را در آغوش بگیرید و با او صحبت‌کنید تا آرام شود که گفته بود این منطقه ناامن است، من چرا باید پایین می‌آدم. این جمله برای ما خیلی عجیب بود که کسی در حوزه آسیب کار کند و چنین حرفی بزند.

پویان ادامه می‌دهد: تا مدت‌ها بچه‌های ما فضای مؤسسه را ناامن می‌دیدند و بچه‌های پیش‌دبستانی مدام می‌پرسیدند خانم ما را دست اورژانس اجتماعی نمی‌دهید؟ مادر و پدرها می‌ترسیدند که نکنند بچه‌هایشان را از آنها بگیریم. آن اتفاق تأثیر وحشتناکی روی بچه‌ها گذاشته بود. نمی‌دانم این همه عجله برای بردن این بچه چه بود؟ انگار می‌خواستند یک قاتل را دستگیر کنند. در کنار این کاشی حتی تذکرهایی که به خانواده‌ها می‌دهند، اصلا شرایط را بدتر می‌کند؛ چون خانواده‌ها می‌ترسد و امکان دارد حتی شبانه اسباب‌کشی کنند و از آن محل بروند که در این صورت خدمات مددکاری و آموزشی که ما به آنها می‌دادیم نیز قطع خواهد شد.

از رفتارهای کوچک‌ترین فرزندشان کلافه و عاصی شده‌اند و سعی کرده‌اند تا جایی که می‌شود او را آرام و ساکت کنند، اما موفق نشده‌اند. آنها حتی برای لحظاتی لوئیس را به پدربزرگش سپردند تا روی پای او بنشیند و در کنار هم شاهد مراسم باشند.

**پسربچه‌های چهارساله را دیده‌اید؟**

ریتا تمپلتون، دبیر بخش والدین سایات «او می‌داند» با طعنه می‌نویسد اگر شما پدر و مادر پسربچه‌ای چهارساله هستید که در مکان‌های عمومی و رسمی ساکت و سربره‌راه است، خیلی هم عالی، اما واقعا شما تا به حال بچه‌های چهارساله، خاصه پسرها را از نزدیک دیده‌اید؟ به عنوان کسی که چهار تایشان را دارم باید بگویم شاهزاده لوئیس دقیقا همان کارهایی را می‌کند که پسربچه‌های هم‌سن و سالش. شاهزاده لوئیس به تازگی وارد چهارسالگی شده و آرام و ساکت بودن و درک وضعیتی که در آن قرار گرفته برایش سخت است، او بچه است و کیست که نداند وقتی روال عادی زندگی کودکان به هم می‌ریزد و مثلا ساعت خواب و غذایشان تغییر می‌کند، چگونه واکنش نشان می‌دهند؟ چه می‌دانیم شاید شاهزاده لوئیس در ساعت خواب یا غذایش مجبور شده است روی آن صندلی‌ها بنشیند و مراسم طولانی را تحمل کند. باید بپذیریم تحمل آن مراسم طولانی برای بچه‌های این رده سنی بسیار سخت است. آنها حوصله چنین مراسمی را ندارند و کلافه می‌شوند. این روزنامه‌نگار همچنین می‌نویسد به رفتار کیت میدلتون هم نباید خرده‌ای گرفت. او چه کار می‌توانست بکند

**سحر طلوعی**؛ چند روزی از پایان جشن‌های چهارروزه ۷۰سالگی سلطنت ملکه الیزابت دوم در انگلیس می‌گذرد، اما بیشتر از هر موضوعی عکس‌های شاهزاده لوئیس چهارساله است که در انواع و اقسام سایت‌های خبری و تحلیلی و تریب‌ت دوکد و… منتشر می‌شود و مورد بحث و جدل قرار می‌گیرد. عکس‌ها و فیلم‌های منتشرشده از این پسربچه چهارساله می‌گوید او بیشتر از هرکس دیگر حتی ملکه الیزابت دوم سوزن دوربین‌های خبری بوده و به اصطلاح دوربین‌زدی کرده و دل‌ها را برده یا حتی باعث انتقاد و اعتراض برخی از مخاطبان در فضای مجازی شده است. منتقدان توقع نداشته‌اند عضوی از «خانواده سلطنتی» حتی با چهار سال سن؛ در مراسمی رسمی و جدی مثل جشن ۷۰سالگی ملکه، زبان دریاورد، دست روی دهان مادرش بگذارد و اجازه ندهد او حرف بزند، کوسن‌ها را برت کند این طرف و آن طرف، بالا و پایین ببرد و خلاصه همه چیز را در بالکن کاخ باکینگهام به هم بریزد؛ از آن گذشته برخی از آنها کیت میدلتون و شاهزاده ویلیام را به عنوان والدین شاهزاده لوئیس مقصر این ماجرا قلمداد کرده‌اند که از تجربه قبلی خود (تریب‌ت دو فرزند بزرگ‌تر پیش از لوئیس) بهره نبرده‌اند و نتوانسته‌اند این پسربچه چهارساله را در چنین مراسمی کنترل کنند. سهم انتقادات از کیت میدلتون به عنوان مادر لوئیس، از پدرش بیشتر است. رفتارهای شیطنت‌آمیز شاهزاده لوئیس از طرف پدر و مادرش، برخی از اعضای خانواده سلطنتی و همچنین سایت‌های تحلیلی مورد توجه قرار گرفته و هر کدام توضیحاتی درباره آن داده‌اند.

